

مروری بر نظریه‌های اجتماعی توسعه

هاله اردبیلی[✱]

آغاز سخن

توسعه اقتصادی با تحولات اجتماعی همراه است. این سؤال که آیا روحیه، نوع تفکر یا رفتار اجتماعی، عوامل تعیین‌کننده توسعه یا توسعه اقتصادی هستند و یا موجب تحول در روحیه و طرز تفکر و رفتار اجتماعی می‌شوند، همواره موضوع بحث عده زیادی از اقتصاددانان و جامعه‌شناسان بوده است. عده‌ای از صاحب‌نظران معتقدند که شرایط اجتماعی و فرهنگی، عامل ایجادکننده توسعه اقتصادی است. گروهی دیگر عقیده دارند که رشد اقتصادی (افزایش درآمد و تولید)، عامل تعیین‌کننده رشد فرهنگی و اجتماعی است. روانشناسان، روانکاوان، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و حتی عده‌ای از اقتصاددانان، عوامل فرهنگی و اجتماعی را عامل تعیین‌کننده توسعه می‌دانند.

به‌طور قطع، تمامی عوامل اجتماعی و اقتصادی، بر فرایند توسعه اثر می‌گذارند و نادیده گرفتن هر یک از آنها می‌تواند تأثیر سوئی بر روند توسعه اجتماعی و

✱ - هاله اردبیلی؛ کارشناس ارشد رشته اقتصاد

اقتصادی داشته‌باشد. آن دسته از عادات فرهنگی که در فرایند توسعه، تغییر نکنند، می‌توانند به صورت سدی در برابر پیشرفت اقتصادی ظاهر شوند. اگر بپذیریم که در کنار عوامل مثبت فرهنگ ملی، نقاط ضعف بسیاری نیز وجود دارند که سد راه توسعه و پیشرفت می‌باشد، اولین گام را در راه توسعه، برداشته‌ایم. در تعیین سیاست اقتصادی نیز، بررسی و تعیین اینکه آیا تأسیسات فرهنگی و اجتماعی و نحوه تفکر مردم، می‌تواند مانع جریان توسعه شود یا به طریقی به آن کمک کند، بسیار مهم است. صاحب‌نظران، تأثیر عوامل مختلفی چون مذهب، خصوصیات ملی، نژاد، خانواده، فرهنگ و آداب و رسوم، آموزش و پرورش، ارتباطات، شهرنشینی، انگیزه پیشرفت و عوامل بسیار دیگری را بر روند توسعه، مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند. در این مقاله به برخی از این عوامل اشاره می‌شود.

مذهب: «وبر»

«ماکس وبر» Max Weber، اقتصاددان، مورخ و جامعه‌شناس برجسته آلمانی در قرن نوزدهم، تأثیر رفتار دینی را مخصوصاً بر اخلاق و اقتصاد و سیاست و تعلیم تربیت، بررسی کرده‌است. او بر اهمیت نقش تعالیم کالوین در توسعه کشورهای پروتستان مذهب، تأکید کرده‌است.

سؤالی که وبر مطرح کرد این بود: تحولات فرهنگی و اقتصادی، چگونه در

دنیای غرب، ظاهر شده‌است؟

از نظر «وبر»، دنیای غرب، همان جامعه سرمایه‌داری است. مسأله سرمایه‌داری، مرکز ثقل بحث‌های اقتصادی وبر را تشکیل می‌دهد. اما این سرمایه‌داری را نمی‌توان با انگیزه کسب سود و جستجوی منافع مادی شناخت.^۱

«وبر» در تعریف سرمایه‌داری می‌نویسد: «سرمایه‌داری عبارت است از روحیه سودجویی و سرمایه‌گذاری مستمر سودها با توسل به راه و روش عقلانی... تحقق سود با بهره‌گیری از فرصت‌های تجاری... سود اندوزی از راه زور، ظاهراً و عملاً روال و

قاعده خاص خود را دارد و با فعالیت سرمایه‌داری عقلانی، کاملاً متمایز است. فعالیت سرمایه‌داری بر محاسبه دقیق مبتنی است...^۲

به اعتقاد «وبر» مسأله عمده توسعه سرمایه‌داری جدید، مسأله منشاء سرمایه نیست، بلکه «روح سرمایه‌داری» است. او می‌گوید، نطفه‌های سرمایه‌داری در جوامع کهن، چون بابل، روم، چین و هند وجود داشته‌است. اما در هیچ‌جا، این عناصر به عقلانی کردن اقتصاد که از ویژگی‌های توسعه سرمایه‌داری جدید است، منجر نشده‌است. او اخلاق پروتستانی را یکی از سرچشمه‌های عقلانی کردن زندگی می‌داند. از نظر «وبر»، این نوع خصوصیات اخلاقی، در شکل‌بندی «روح سرمایه‌داری» مؤثر است.

«وبر»، زمینه‌های ذهنی را که به تشکیل روح سرمایه‌داری کمک کرده‌است، در میان برخی از قشرهای فرقه پروتستان از جمله کالوینها، می‌یابد. از نظر او، انگیزه‌های روانشناختی، مهم هستند و این انگیزه‌ها، ریشه در باورها و کردارهای دینی دارند. اعتقاد به «رسالت کار» در تعالیم «کالوین»، انگیزه‌ای است برای کار.^۳ به نظر «کالوین»، انسان باید برای خشنودی خداوند، کار و فعالیت کند. چون تنبلی و تن‌پروری، گناه بزرگی به شمار می‌آید. در این مذهب، کسب مال و گردآوری ثروت از طریق سرمایه‌گذاری، عیب نیست. پروتستان مؤمن، نشانه برگزیده بودن را در انجام دادن احکام الهی، و در کارآیی و ثمربخش بودن اجتماعی می‌داند که با خواست پروردگار هم متناظر است. به نظر او کارآیی اجتماعی، موفقیت در فعالیت شغلی را شامل می‌شود. «وبر» معتقد است که تعالیم «کالوین»، «اخلاق پروتستان» و «روح سرمایه‌داری» را تسخیر کرده و آنان را آماده پیشرفت اقتصادی ساخته‌است. از این‌رو، او توسعه اقتصاد سرمایه‌داری را ناشی از اشاعه کالوینسیم می‌داند و «اخلاق پروتستان» را که همان تعالیم «کالوین» است، انگیزه اصلی توسعه اقتصادی، به شمار می‌آورد.^۴

انگیزه پیشرفت: «هاگن»، «مک کلند»

در نظریه شخصیتی «مورای»، انگیزه پیشرفت به صورت بخشی از نیازهای عمده فردی، مطرح شده است. در طبقه بندی «مزلو» از بین نیازها، به نیازهای اجتماعی (مثل مقام و موقعیت اجتماعی یا محبوبیت فردی و اجتماعی) نیز اشاره شده است. «روزن»، محدودیت انگیزه پیشرفت در جوامع سنتی را ناشی از فقر دانسته و معتقد است که با گسترش نافر، فرصت و امکان ترقی و پیشرفت بسیار محدود می شود.

«اورت هاگن»^(۱)، اقتصاددان برجسته، شروع رشد اقتصادی را ناشی از شخصیت فرهنگی می داند. وی در کتاب «درباره تئوری تحول اجتماعی» معتقد است که بی تحولی جوامع سنتی، ناشی از تربیت شخصیت استبدادی در افراد است. بروز چنین شخصیتی، معلول شیوه تربیت خشک و اطاعت آمیز در کودکان می باشد. برای درهم شکستن چنین قالبهای شخصیتی، می باید احساس احتیاج به موفقیت در یک گروه، ایجاد شود. این احساس باید از کودکی در افراد پرورش یابد. چنین شیوه تربیتی، معمولاً بعد از یک یا دو نسل خود را نشان می دهد و اعتبار ارزشهای سنتی اجتماع فرومی ریزد و در طی زمان، حرمت اطاعت و خویشانداری جای خود را به احساس احتیاج به موفقیت می دهد.

هاگن، معتقد است که پرورش کودکان، معرف و تقویت کننده اقتدارگرایی است که در نسلهای بعد، به علت تغییرات خاص سیاسی در موقعیت نخبگان پایینتر جامعه، به خلاقیت تبدیل می شود. به عبارت دیگر، او نوسازی (توسعه) را نتیجه بازی متقابل ساختهای شخصیتی خلاق و اقتدارگرا می داند.

به گفته هاگن، صنعت مشترک گروههای مختلفی که در توسعه کشور مؤثرند، خارج از عامه بودن آنهاست. این امر، باعث ایجاد عدم تأمین اجتماعی برای افرادی می شود که برای غلبه بر آن، به فعالیت شدید اقتصادی دست می زنند و با موفقیت در

1- Everett Hagen

این زمینه، کمبود تأمین اجتماعی خود را جبران می‌کنند.

هاگن، تحولات اقتصادی را ناشی از تحول فرهنگی می‌داند و معتقد است که تحول اساسی در فرهنگ، به خودی خود باعث می‌شود که اقتصاد از حالت رکود و خفگی خارج شود و در مسیر رشد و توسعه قرار گیرد.^۵

«دیوید مک کلند»^(۱)، استاد روانشناسی دانشگاه هاروارد، مشهورترین و مهمترین نظریه انگیزه پیشرفت را ارائه داده‌است. به اعتقاد او، انگیزه پیشرفت، عاملی است که در ذهن انسانها، تغییر ایجاد می‌کند، نه اینکه توسط ذهن تولید شود.^۶ بنابراین، او توسعه را ناشی از یک ویروس ذهنی می‌داند. این ویروس، اندیشه‌های مربوط به خوب انجام دادن کار یا انجام کار به نحو بهتر را به وجود می‌آورد. یعنی، موجب می‌شود افرادی کارآتر؛ سریعتر، با زحمت کمتر و با نتیجه بهتر، تربیت شوند. مک کلند، حتی ظهور و سقوط امپراتوریها را برحسب فعالیت پرورش کودک توضیح می‌دهد که آیا انگیزه‌های پیشرفت را تحریک می‌کند یا مانع آن می‌شود و آیا نتایج توانایی ابتکارات، در نهایت به توسعه اقتصادی می‌انجامد یا نه؟ او با ارائه مدارک دوره‌ای سیصد ساله (از زمان تئودور تا انقلاب صنعتی)، نشان می‌دهد که در طی دوره معین پنجاه ساله‌ای، توجه به پیشرفت، رشد سریع اقتصادی را به دنبال داشته است و نتیجه می‌گیرد که انگیزه پیشرفت، تنها و اساسی‌ترین متغیری است که توانایی ابتکار و توسعه اقتصادی را تبیین می‌کند.

مک کلند با بررسی محتوای کتابهای کودکان، همبستگی معنی‌داری بین انگیزه پیشرفت در این کتابها و سطح توسعه اقتصادی در نسل بعد می‌یابد. او با انجام تحقیقات فراوان در بیست و یک کشور جهان، نشان داده‌است که اگر انگیزه پیشرفت در میان ملتی بالا باشد، رشد اقتصادی آن جامعه افزایش می‌یابد. به اعتقاد وی، رشد انگیزه پیشرفت در ممالکی زیاد است، که در آن کشورها بر ارزش کار و کوشش

1- David c. Meccelland

انفرادی تأکید زیادی می‌شود.

نظریه مک کلند، از نظریه اخلاق پروتستانیسم ماکس وبر متأثر است. به اعتقاد مک کلند، پروتستانیسم، انگیزه‌ای را در میان پیروان خود رواج داده که باعث پرورش کارآفرینی و زمینه‌ساز توسعه اقتصادی بوده‌است. او این انگیزه را «انگیزه پیشرفت» یا «انگیزه کسب موفقیت» نامیده است.

مک کلند، تغییراتی را که این انگیزه در جامعه ایجاد می‌کند و موجب توسعه اقتصادی می‌شود، مطالعه کرده و مورد بررسی قرار داده‌است. به عقیده او کودکان انگیزه پیشرفت بیشتر را دارند که والدینشان در زمان کودکی ارزشهای مربوط به این انگیزه را به آنها می‌آموزند. یعنی به کودکان یاد می‌دهند که مستقل باشند، روی پای خود بایستند، رقابت کنند و برای خودشان، حریفهای نیرومندی بیافرینند و به خاطر کسب پاداشهای بهتر و ارزشمندتر آتی، از پاداشهای آنی صرفنظر کنند. اگر این عادات در کودکی به افراد آموخته شود، به صورت جزئی از شخصیت آنان در می‌آید و تقریباً در شخصیت آنان باقی می‌ماند. به اعتقاد مک کلند، به محض اینکه، چنین انگیزه‌ای در فرد ایجاد شود، باعث می‌شود که فرد به دنبال کسب ارزشها و معیارهای بالاتر و برتر برود.

مک کلند معتقد است که «انگیزه پیشرفت» را می‌توان به جامعه توسعه نیافته، تزریق کرد و به سرعت در سطح آن گسترش داد و جامعه را به سوی تحرک و فعالیت سوق داد. بنابراین در پرورش نیروی انسانی باید به ایجاد و تقویت این انگیزه و انگیزه‌های دیگری که موجب تلاش و فعالیت می‌شود و سطح تولید را در تمام جامعه به حد مطلوبی می‌رساند، توجه شود. اما این کار باید به کمک تغییر نظام ارزشی، صورت گیرد. زیرا منبع انگیزه پیشرفت ارزشها، عقاید و ایدئولوژی است. در واقع، انگیزه‌ها از درون مایه ارزشها، تغذیه می‌کنند. ریشه پایین بودن انگیزه کار و فعالیت و ضعیف بودن انگیزه پیشرفت را باید در نظام ارزشی، جستجو کرد.

آموزش و پرورش: «اندرسن»

«آرنولد آندرسن»^(۱)، اعتقاد دارد که توسعه فقط از طریق ارتقاء سطح فرهنگ،

تحقق پذیر است. زیرا:

۱ - برای پیشرفتهای فنی و اقتصادی، باید قبلاً آموزش و پرورش را گسترش داد.

۲ - ملت بی سواد، قادر به برقراری ارتباط با یکدیگر نیستند و تأثیرشان در امور عمومی، اندک است.

۳ - متعهد شدن حکومت در فعالیتهای، به کار مأموران دولتی با سواد بستگی دارد.

۴ - آموزش و پرورش، علاوه بر آموختن مهارتهای فنی و حرفه‌ای و علوم مختلف، الگوهای تازه رفتاری ایجاد می‌کند.^۷

آندرسن معتقد است که بر اثر افزایش درآمد ملی، آموزش و پرورش و رفتن به مدرسه، گسترش می‌یابد. ولی بدون آموزش و پرورش مترقی، افزایش درآمد، متوقف می‌شود. از این رو می‌بینیم که تحصیلکرده‌ترین ملتها، دارای بالاترین سطح درآمدند. به گفته وی، ارزش اجتماعی آموزش و پرورش را با سه معیار می‌توان سنجید: قابلیت تولید اقتصادی، چگونگی اداره حکومت و میزان خردمندی شهروندان به هنگام رأی دادن.

به عقیده آندرسن، کشورهای توسعه نیافته امروز، بسیار بیشتر از مثلاً انگلستان قرن هجدهم، به افراد تحصیلکرده نیاز دارند. زیرا تکنولوژی امروز بسیار پیچیده‌تر از گذشته است. اما تربیت گروهی افراد تحصیلکرده، حصول منافع مورد نظر را تضمین نمی‌کند. نسلها زمان نیاز است تا مهارت فنی، تجربه‌های حرفه‌ای و عادات مولد در جامعه‌ای توسعه پیدا کند.

1- Arnold Anderson

یکی از مسائل بسیار مهم کشورهای توسعه نیافته، کیفیت پایین آموزش و پرورش آنهاست که اغلب در سطوح پایینتر، اسفناکتر می باشد. این کشورها، ابتدا باید هدف خود از آموزش و پرورش و میزان نیاز واقعی شان به تعداد افراد تحصیل کرده را تعیین کنند. به اعتقاد او، بهترین سیستم آموزشی برای کشورهای توسعه نیافته، تربیت گروهی کوچک از افراد بسیار ورزیده و تربیت عده بیشتری در سطح متوسط است. این روش، حداکثر توسعه را با کمترین هزینه و کمترین صدمه به سایر سرمایه گذارها دربردارد.

تحصیلات عالی: «شیلز»

«ادوارد شیلز»^(۱)، استاد جامعه شناسی و فلسفه اجتماعی دانشگاه شیکاگو و عضو کالج سلطنتی کمبریج، تحقیقی درباره تحصیلات دانشگاهی کشورهای توسعه نیافته، انجام داده است. این تحقیق نشان می دهد که موفقیت دولتها در اجرای برنامه های توسعه، تا حد زیادی به نحوه پیشرفت سیستم دانشگاهی آن کشورها، بستگی دارد. دانشگاهها، ابزار نهادی برای نوسازی سیاست، اقتصاد، جامعه و فرهنگ هستند. متخصصان مورد نیاز کشورهای توسعه نیافته، توسط دانشگاهها، تربیت می شوند و به دلایل اقتصادی و سیاسی، بهتر است که دانشجویان این کشورها، در داخل تربیت شوند و امکانات دانشگاهی، در داخل آن کشورها ایجاد شود.^۸

بررسیهای «شیلز» نشان می دهد که در کشورهای توسعه نیافته، رابطه معکوسی بین کیفیت تعلیم و تربیت و تعداد فارغ التحصیلان، وجود دارد. به عبارت دیگر هرچه تعداد فارغ التحصیلان در این کشورها کمتر باشد، سطح معلومات آنان بالاتر است. کمبود تحصیلات دانشگاهی در کشورهای توسعه نیافته، کیفی است نه کمی. در این کشورها، کسانی که دارای مدرک لازم برای اشغال پستهای موجود

1- Edward Shils

می‌باشند، به اندازه کافی وجود دارند، ولی آنچه به قدر کافی وجود ندارد، تحصیلکردگان آزموده‌ای است که بتوانند به خوبی از عهده انجام کارها برآیند. شیلز معتقد است که پایین آوردن استانداردهای دانشگاهی و توقع معلومات کمتر از دانشجویان، برای کشورهای توسعه‌نیافته زیانبار است. زیرا این کشورها از کمی و کاستی عمل رنج می‌برند. اگر اقلیت کوچکی از جوانان آنها، برای غلبه بر این مشکل، پرورش نیابند، بی‌نظمی و سستی موجود در کشورهای توسعه‌نیافته، ادامه خواهد یافت و در نتیجه، توسعه و نوسازی متوقف خواهد شد.

شیلز، یکی از مسائل دانشگاهی کشورهای توسعه‌نیافته را کمبود استاد می‌داند. بررسیهای او نشان می‌دهد که در کشورهایی که دانشجوی زیاد است، تمام استادان، بومی هستند و بسیاری از آنها، کیفیت چندان مطلوبی ندارند. به علاوه، کثرت دانشجویان، کم‌بودن حقوق و نامناسب بودن شرایط و محیط کار، موجب کاهش کارایی آنها می‌شود. مثلاً در آمریکای لاتین، معمولاً تدریس در دانشگاه، نیمه وقت است و تعداد زیادی از استادان در مؤسسات خصوصی، مشغول به کار هستند و سهم عمده درآمدشان از این کارها به دست می‌آید. در نتیجه برای ارتقاء روش تدریس و سطح معلومات خود، وقت و انگیزه لازم را ندارند.

به گفته او، کتابخانه‌های کم کتاب و پر از مراجعه‌کننده، آزمایشگاههای غیرمجهز، کلاسهای شلوغ، نبودن جا و وقت برای تماس مستقیم استاد با دانشجو، از معایب سیستم دانشگاهی کشورهای توسعه‌نیافته است. در این کشورها، دوره‌های تحصیلی و مواد برنامه درسی با نیازهای روز کشورها، هماهنگ نیست و با بی‌دقتی، طرح و تنظیم می‌شوند. این عوامل باعث می‌شوند که در کشورهای توسعه‌نیافته، شوق یادگیری و انگیزش شغلی در دانشجویان، ایجاد نشود. به این ترتیب، در این کشورها فایده عمده تحصیل، یادگیری طوطی‌وار مطالب مختلف و کم فهمیدن آنهاست.

شهرنشینی: «ردفیلد»، «گینزبرگ»، «هیگینز»، «هاوسر»

بسیاری از اندیشمندان، مهاجرت از روستا به شهر را عامل مثبتی در فرایند توسعه می‌دانند و معتقدند که شهر در مقایسه با روستا، از تنوع و توان بیشتری برای توسعه، برخوردار است. به اعتقاد این عده از صاحب‌نظران، مهاجران از وسایل ارتباط جمعی متأثر و برای مشارکت سیاسی، آماده می‌شوند. جمعیت بیشتر و تراکم بالاتر شهر، امکان تمایز بیشتر ساختها و تخصصی شدن کارها را فراهم می‌کند. تسهیلات بالاتر آموزشی، سطح بهتر و بالاتر بهداشت، اشتغال زنان، امکان دستیابی به مشارکت سیاسی و اجتماعی بیشتر، پایگاه اکتسابی و راههای جدید تحرک اجتماعی، در شهرها بیشتر است.

«روبرت ردفیلد»^(۱)، تفاوت‌های شهر و روستا را بررسی کرده^۹ و نتیجه گرفته است که این تفاوتها در توسعه اقتصادی، مهمتر از تفاوت بین شهرها و یا بین روستاهاست. به گفته او، با تراکم و تمرکزی که در شهرها به چشم می‌خورد، سرعت و کیفیت توسعه اقتصادی در شهرها، بسیار بیشتر از روستاهاست.

به اعتقاد ردفیلد، جدا ماندن روستا و ارتباط آن با طبیعت، باعث استواری و ثابت ماندن زندگی و ارزشهای اجتماعی در آن مکان می‌شود. ولی در شهرها، برخورد انسان با مصنوعات ساخته خود و تماس کمتر با طبیعت، موجب تقویت روحیه تعقل می‌شود. در شهرها، به دلیل متزلزل شدن اعتبار و استحکام خانواده، طبقه، رسوم مذهبی و نژادی و زندگی اجتماعی از تحرک و کشش بیشتری برخوردار است. اصل تخصص، موجب استفاده بیشتر از پول می‌شود. نیاز به ارتباط، تفهیم و تفاهم را توسعه می‌بخشد. روحیه زنان، تغییر می‌کند و زاد و ولد کاهش می‌یابد.

«بنجامین هیگینز»^(۲)، معتقد است «که حتی از زمان انقلاب صنعتی در قرنهای هیجدهم و نوزدهم میلادی، شهری شدن با توسعه اقتصادی ارتباط داشته است. از نظر

1- Robert Redfield

2- Benjamin Higgins

وی، هیچ کشوری را که بیش از $\frac{1}{3}$ در آمد ملی آن از بخش کشاورزی تأمین شود یا بیش از ۴۰ درصد نیروی کارش در آن بخش اشتغال داشته باشد، نمی‌توان پیشرفته به شمار آورد.^{۱۰} هیگینز به زنجیره‌ای غیرقابل تفکیک میان سه فرایند صنعتی شدن، توسعه اقتصادی و شهری شدن، اعتقاد دارد.

«نورتن گینز برگ»^(۱)، معتقد است «مفاهیمی چون توسعه با مفهوم شهر و جریانی که موجب گسترش شهرها می‌شود و جوامع را بیش از پیش به صورت شهری در می‌آورد، ارتباط دارد».^{۱۱} به اعتقاد او، بین شهری شدن و صنعتی شدن، ارتباط عمیقی وجود دارد.

به عقیده گینز برگ، در چند دهه اخیر شهری شدن سرعت بیشتری پیدا کرده‌است. اما علی‌رغم همه تحولات، هنوز دو سوم جمعیت کره زمین در مناطق روستایی، زندگی می‌کنند و اغلب در کشورهای ساکنند که توسعه نیافته می‌باشند. در میان کشورهای فقیر، کمتر کشوری است که تعداد زیادی از افراد آن در شهرها، ساکن باشند. هرچند در بعضی از این کشورها، شهرهای بزرگ با چنان سرعتی رشد کرده‌اند که مشکلات زیادی را ایجاد کرده‌است. بنابراین، باید میان شهری شدن با شهرگرایی و توسعه بعضی شهرها با شهری شدن تفاوت قایل شد.

مطالعات گینز برگ نشان می‌دهد که اکثر شهرهای ایجاد شده در آسیا، سابقه طولانی زندگی شهری ندارند؛ و اکثر ساکنان آنها، مهاجرانی هستند که به سبب سختیهای زندگی روستایی و عدم تأمین نیازهایشان در روستا، خانه و زندگی خود را ترک کرده و به شهرها روی آورده‌اند. اما روی هم رفته، چندان شهری نشده‌اند. به بیان دیگر، گینز برگ می‌گوید در کشورهای توسعه نیافته، برخی شهرها رشد زیادی کرده‌اند، ولی خصوصیات شهرنشینی را ندارند.

1- Norton Ginsburg

- «فیلیپ هاوسر»^(۱)، تفاوت‌های شهری شدن معاصر در کشورهای توسعه‌نیافته را با شهری شدن در گذشته، بررسی کرده‌است. او، این تفاوتها را عبارت می‌داند از:
- تفاوت در موقعیت سیاسی جهان،
 - تفاوت در نیروهای مؤثر در شهری شدن،
 - تفاوت در نسبت جمعیت به منابع و سطح زندگی،
 - تفاوت در نظام ارزشی و چشم‌اندازهای اساسی»^{۱۲}

به گفته هاوسر، شهری شدن در کشورهای توسعه‌نیافته، با افزایش سطح زندگی همراه نیست. این کشورها، دچار شهرنشینی بی‌رویه‌ای شده‌اند، به این معنا که سهم عظیمی از جمعیت آنها در شهرها زندگی می‌کنند، بدون آنکه توسعه اقتصادی آنها با این شهرنشینی تناسب داشته باشد. نرخ شهرنشینی در کشورهای توسعه‌نیافته، با سرعتی فزاینده‌تر از نرخ توسعه اقتصادی، رشد کرده‌است. به عبارت دیگر، انفجار شهری، بیشتر ناشی از مهاجرت انبوه روستاییان به شهرها بدون رشد اقتصادی لازم بوده‌است.

هاوسر به تفاوت فرایند و نتایج شهرنشینی در کشورهای توسعه‌نیافته و کشورهای توسعه‌یافته اشاره می‌کند. وی برای مثال، الگوی فیزیکی شهر بزرگ در کشورهای توسعه‌نیافته را با شهرهای بزرگ در کشورهای پیشرفته مقایسه می‌نماید و نتیجه می‌گیرد که اگرچه بسیاری از شهرها در مناطق توسعه‌نیافته، هسته‌های مرکزی مشابه ساختهای شهرهای غربی دارند، اما چنین هسته‌هایی معمولاً در محاصره جمعیت انبوهی هستند که در بخشهای بومی و دست‌نخورده زندگی می‌کنند.

ارتباطات: «دوسولاپول»، «لرنر»، «شرام»، «راجرز»

«آیتیل دوسولاپول»^(۱)، معتقد است که «وقتی جاده‌های جدید، روزنامه، رادیو، تلویزیون، سینما یا کتاب به جامعه‌ای وارد شود، افکار و نحوه اندیشه مردم و ارزشهای آنها تغییر می‌کند. مطالعات فراوان، نشان می‌دهد که در سراسر جهان، هر فرد یا دهکده‌ای که به این وسایل دسترسی دارد، افکار و عقاید متریقی‌تر و جدیدتری دارد و نقشهای جدید را سریعتر از کسانی که به این وسایل دسترسی ندارند، می‌پذیرد. مطالعات آماری، نشان می‌دهد که کمتر تحولی مانند رواج وسایل ارتباط جمعی، می‌تواند در پیشرفت و توسعه کشورها مؤثر باشد».^{۱۳}

دوسولاپول معتقد است هر قدر وسایل ارتباطی بیشتر گسترش یابند، بیشتر بر افکار عمومی نیز تأثیر می‌گذارند. او تأثیر مهم این وسایل را در معرفی راههای تازه و ناآشنای حیات می‌داند. اما یادآور می‌شود که سرمایه‌گذاری در وسایل ارتباطی گوناگون، نتیجه واحدی دربر ندارد. بنابراین، تعیین نوع دقیق سرمایه‌گذاری برای رسیدن به هدف مورد نظر ضروری است. وی، وجود وسایل ارتباطی را لازمه توسعه می‌داند.

«دانیل لرنر»^(۲)، از کسانی است که تأثیر زیادی بر نظریات ارتباطات گذاشته است.^{۱۴} او مدلی از مراحل دگرگونی نهادها، ارائه می‌دهد که به رشد «خودتوان»، «نوگرایی» و «مدرنیزاسیون» منتهی می‌شود: شهری شدن، گسترش رسانه‌های همگانی، درآمد سرانه بیشتر و مشارکت سیاسی. در حقیقت، نظریه او دو محور اصلی دارد:

۱ - رابطه متقابل بین شهری شدن، سواد و رسانه‌های همگانی

۲ - نظام رفتاری کنش متقابل.

به اعتقاد لرنر، فرایند توسعه با ارتباطات عمومی جدیدی که وسیله اصلی

جامعه‌پذیری و عامل اصلی تغییر اجتماع است، شروع می‌شود. رسانه‌های گروهی (ارتباطات عمومی جدید)، اشاعه عقاید و اطلاعات جدید را تسهیل می‌کند و موجب تکامل فکری و روحی انسان و افزایش تحرک روانی او می‌شود که خود سرمنشاء توسعه اقتصادی و سیاسی است. او می‌گوید: رسانه‌های گروهی، سپهر بیکران را در برابر توده‌های وسیع انسانها گشوده است و قدرت تحرک روانی بیشتر را به انسان داده است. به این معنا که امروز، مردم بیشتری نسبت به گذشته این مهارت را پیدا کرده‌اند که خود را به صورت فردی بیگانه در محلهای بیگانه و در مکانها و زمانهای دیگر تصور نمایند.

به اعتقاد لرنر، هر اندازه رسانه‌های همگانی، توسعه بیشتری یابند، انسانها نیز تحرک روانی بیشتر و همدلی^(۱) افزونتر می‌یابند. او همدلی را نوعی تصور می‌داند. تصویری که فرد احساس کند، می‌تواند تغییر مثبت و مهمی در شخصیت و منزلت اجتماعی خود پدید آورد. به بیان دیگر، همدلی یا یگانگی عاطفی از نظر لرنر، به معنای قدرت تطابق با محیط سرشار از دگرگونی، در شرایط مختلف و متغیر است.

لرنر، ضمن توصیف پیشروی انفرادی از مرحله سنتی به گذار و سپس به جامعه نوین، فرضیه‌های زیر را مطرح می‌کند:

- نوگرایی در جوامع توسعه‌نیافته، از الگوی تاریخی توسعه غرب پیروی می‌کند.

- عوامل اصلی (کلیدی) نوگرایی عبارتند از: تحرک فیزیکی، اجتماعی و روانی که در مفهوم «همدلی» نشان داده می‌شود.

- کل این فرایند، توسط رسانه‌های همگانی که به‌عنوان کارگزار و شاخص تغییر عمل می‌کند، تسهیل می‌شود.

لرنر با مطالعه‌ای که در شش کشور خاورمیانه (از جمله ایران) انجام داد، بین

۱- Empathy: عده‌ای به جای همدلی از واژه تلفین استفاده کرده‌اند.

شهرنشینی، سواد، میزان مشارکت و دسترسی به رسانه‌ها، ارتباط نزدیکی را مشاهده کرد. به نظر او، توسعه و رشد فرهنگی، به این چهار متغیر، وابسته است. لرنر معتقد است که ابتدا شهرنشینی، افزایش می‌یابد (مهارت‌های پیچیده و منابعی که مشخصه اقتصاد صنعتی مدرن هستند) و پس از آن، در درون شهرها، دو عامل سواد و دسترسی به رسانه‌ها، گسترش پیدا می‌کند. بین این دو متغیر، رابطه متقابلی وجود دارد: سواد، رسانه‌ها را گسترش می‌دهد و رسانه‌ها نیز سواد را افزایش می‌دهند. در مرحله‌ای از پیشرفت تکنولوژی صنعتی، جامعه، تولید روزنامه و شبکه‌های رادیویی و سینما و تلویزیون را در مقیاس توده‌ای آغاز می‌کند که این امر، موجب گسترش سواد عمومی می‌شود. این تعامل، نهادهای مشارکت را توسعه می‌دهد. به عقیده وی مشارکت در سطح جامعه کوچک، نوعی تحرک روانی ایجاد می‌کند که می‌توان آن را در سطح فردی؛ در شخصیت پویا و فعال، قدرت انطباق و ابتکار و نوآوری افراد، و در سطح جامعه، در افزایش میزان مشارکت سیاسی و اقتصادی مشاهده کرد.

«ویلبر شرام»^(۱)، بیشترین سهم را در تفهیم نقش رسانه‌های همگانی در توسعه ملی داشته است.^{۱۵} شرام با انتقاد از لرنر می‌گوید که در حال حاضر از اهمیت شهرگرایی برای گسترش سوادآموزی کاسته شده است. گسترش تکنولوژی الکترونیکی جدید، به ویژه رادیو، همراه با احداث جاده‌ها و حمل و نقل سریع به روستاها از اهمیت شهری شدن در روند توسعه و رشد کلی آموزش، کاسته است.

به عقیده شرام، این میزان اطلاعات مورد نیاز به قدری وسیع است که کشورهای توسعه نیافته، تنها با استفاده مؤثر از رسانه‌های همگانی می‌توانند اطلاعات لازم جدول زمانی توسعه را بدست آورند. او تأثیر رسانه‌ها را از تأثیر تحصیلات رسمی، بیشتر می‌داند، زیرا تمامی جمعیت را در برمی‌گیرد نه افرادی محدود و خاص. به گفته شرام، رسانه‌های همگانی پیامهای توسعه را به عموم مردم می‌رسانند و افق دید آنها

1- Wilbur Schramm

را گسترش می‌دهند، امیال و آرزوها را بالا می‌برند و فضایی مناسب برای توسعه ایجاد می‌کنند. این وسایل تصمیم‌گیری را تحت تأثیر قرار می‌دهد و هنجارهای اجتماعی را تقویت کرده و بر نگرشها اثر می‌گذارد.

«اورت راجرز»^(۱)، توسعه را فرایندی می‌داند که در طی آن، افراد از لحاظ تکنولوژی پیشرفته همراه با تغییرات سریع، از سبک زندگی سنتی به سبک زندگی پیچیده جدید انتقال می‌یابند.^{۱۶}

راجرز و همکارانش، «مدل اشاعه» را در کشورهای آمریکای لاتین، آسیا و آفریقا، مورد بررسی قرار داده‌اند. هدف از پژوهشهای مبتنی بر اشاعه، درک فرایند تغییر اجتماعی است. راجرز و همکارانش معتقدند، تغییر اجتماعی (و کل فرایند توسعه)، به‌عنوان یک فرایند ارتباطی، بهتر درک می‌شود. تغییر اجتماعی، ناشی از ارتباطات است و پژوهشهای اشاعه، موضوع فرعی پژوهشهای ارتباطی هستند.

راجرز، رسانه‌های همگانی را «جادوی فزاینده» نامیده است. این وسایل، یک اطلاع‌دهنده و متقاعدکننده برای تغییر هستند و نقش آنها در توسعه، مانند نقش عوامل پیشین است. عوامل پیشین عبارتند از: سواد، تحصیلات، موقعیت اجتماعی، سن و جهانی بودن. تمامی این عوامل و نتایجی چون تأکید بر گرایش به نوآوری، دانش سیاسی، انگیزه و امیال تحصیلی و شغلی، با در معرض رسانه‌های همگانی قرار گرفتن افراد، همبستگی مثبت دارد. بنابراین در معرض رسانه‌ها قرار گرفتن، به‌عنوان متغیری مداخله‌گر و تأثیرگذار، در نظر گرفته می‌شود. این وسایل، ویژگیهای ضروری توسعه را برمی‌شمرند و آنها را تقویت می‌کنند. در نتیجه، رسانه‌های همگانی، ممکن است فضای بیشتری برای توسعه ایجاد کنند، نه اینکه زمینه‌های موردنیاز برای پذیرش نوآوری را فراهم نمایند.

فرضیه پنجم این نظریه را می‌توان چنین بیان کرد: «ارتباطات، فی‌نفسه

می‌تواند صرف‌نظر از شرایط اجتماعی و اقتصادی، به توسعه بینجامد». بسیاری از پژوهشگران، این مدل را غربی می‌دانند و آن را جوابگوی نیازهای کشورهای توسعه‌نیافته، و منطبق با شرایط خاص این کشورها نمی‌دانند.

رابطه فرد و جامعه: «پارسونز» و «لوی»

«تالکوت پارسونز»^(۱) و «ماریون لوی»^(۲)، وجوه مختلف رابطه فرد و جامعه را بررسی کرده‌اند.

پارسونز، چهار نوع ساخت هنجاری را مشخص کرده‌است:

«الگوی اکتسابی جهانی: این الگو که بیشتر به جهت رشد اقتصادی کارایی دارد، فردگرایانه و ضد اقتداری است. افراد آزادند از میان مجموع اهداف، انتخاب کنند؛ وسایل، براساس کارایی آنها، انتخاب می‌شود و موقعیت (اجتماعی)، براساس نظام شغلی و مستقل از گروه‌های خویشاوندی، تعیین می‌شود.

- الگوی محول شده جهانی: این الگو تجمعی و اقتداری است. موقعیت (اجتماعی)، در ظاهر، محول می‌شود، بر آرزوها و فعالیتها تأکید نمی‌شود و دولت به‌عنوان مؤسسه‌ای که گسترش دهنده اهداف است، در نظر گرفته می‌شود.

- الگوی اکتسابی خاص: تجمعی، اقتداری و سنتی است. در این الگو بر اهمیت موقعیت توارثی و سیستم خویشاوندی، حتی به قیمت ایده‌آل تعمیم یافته‌ای مانند کارایی، تأکید می‌شود. فعالیت هنگامی که مورد تأکید قرار می‌گیرد، مشتمل بر دستیابی به موقعیتی در سلسله مراتب نظام اجتماعی است و نه انجام وظایفی خاص.

- الگوی محول شده خاص: در این الگو، تأکید زیاد بر سنت‌گرایی، ثبات و تا

حدودی نبود ارزشهای اکتسابی مربوط به کارایی و خردگرایی است».^{۱۷}

لوی، ساخت جوامع توسعه‌یافته و توسعه‌نیافته را در شش ویژگی بررسی

می‌کند، که عبارتند از:

۱ - تخصص واحدها که شامل اقتصاد، سیاست، تعلیم و تربیت، مذهب و فعالیت‌های تفریحی جامعه مدرن است.

۲ - خودکفایی واحدها: افزایش تخصص باعث می‌شود که واحدها نتوانند خودکفا شوند.

۳ - اخلاق فزاینده جهانی: حالت خویشاوندی، به مرور زمان از بین می‌رود و دولت و سیاستمداران اخلاق جهانی کسب می‌کنند.

۴ - آمیزش تمرکز و عدم تمرکز: با مدرن شدن جامعه، گرایش به تمرکز بیشتر می‌شود.

۵ - جنبه‌های روابط: «جهانگرایی» ویژگی کارکردی در جوامع مدرن مطرح است.

۶ - وسایل متمرکز مبادله و بازار، در جامعه مدرن یافت می‌شود. به‌طور کلی، پارسونز و لوی وجوه مختلف رابطه فرد با جامعه را وقوف (آگاهی)، عضویت و روابط معین می‌دانند.

وقوف یا نحوه توجیه و تفسیر فرد از دنیای پیرامون خود، به تکامل جامعه از بی‌منطقی به سوی عقلانیت، گرایش می‌یابد. از نظر عضویت، در طی زمان مردم از روحیه فردی و دلبستگی به چیزهای خاص بیرون آمده و به همه جهان توجه پیدا می‌کنند. در زمان غلبه روحیه فردی، نقش فرد در جامعه بر مبنای خانواده، مذهب، طبقه و درآمد او تنظیم می‌شود. ولی در زمان غلبه روحیه همه‌خواهی، نقش فرد را ظرفیت، توانایی و استعداد او مشخص می‌کند.

روابط م

عین نیز از پراکندگی، که در آن تعهدات مردم نسبت به هم مبهم است، به سوی تشخیص می‌رود و روابط مردم به شکل قراردادی و معین درمی‌آید.

خانواده

«بررسی ساختمان خانواده، در تمامی جوامع از اهمیت خاصی برخوردار است. از جنبه توسعه اقتصادی، وجود خانواده‌های عمومی (گسترده) بر فرایند توسعه، تأثیر منفی دارد. در این نوع خانواده‌ها، جوانان پس از ازدواج با پدر و مادر خود زندگی می‌کنند. تحرک شغلی، پس‌انداز، ریسک‌پذیری، تصمیم‌گیری برای کار بیشتر به جهت دستمزد بالاتر، در این خانواده‌ها، اندک است. حتی ممکن است با افزایش درآمد، منحنی عرضه نیروی کار پایین بیاید.

سیستم توارث، رسوم مربوط به ادامه دادن کار پدر توسط پسر، بر توسعه اثر می‌گذارد. نقش زنان نیز با ساختمان خانواده ارتباط نزدیک دارد و در سرعت ازدیاد جمعیت، نسبت نیروی کار به کل جمعیت، تقاضا برای ابداع روشهای کم‌زحمت‌تر در اداره منزل و سایر متغیرهای اقتصادی، مؤثر است».^{۱۸}

«در بحثهای مربوط به خانواده، نمی‌توان از وضعیت زنان صحبتی نکرد. در جوامع سنتی، شرایط زندگی زنان، سخت و طاقت‌فرساست. معمولاً درآمد اقتصادی زنان و دستمزد آنان در کشورهای مختلف جهان، کمتر از مردان است؛ حتی در بعضی از مناطقی که زنان بیش از مردان در کارهای کشاورزی فعالیت می‌کنند، معمولاً هیچ حقی در مالکیت زمین ندارند. دوسوم از ۸۰۰ میلیون نفر بی‌سواد جهان را زنان تشکیل می‌دهند. زیرا حق آنها در تحصیل علم، معمولاً به نفع مردان، نادیده گرفته می‌شود. سلامتی زنان نیز بیش از انتظار، زیر حد مطلوب است. گرچه زنان از نظر طبیعی باید بیشتر از مردان عمر کنند، ولی در بعضی مناطق، امید به زندگی زنان کمتر از مردان است».^{۱۹}

«یکی از مسائل عمده کشورهای توسعه‌نیافته، رشد فزاینده جمعیت است که با شرایط زنان در جوامع مختلف، ارتباط نزدیک دارد. در گذشته، بخصوص در قرنهای هیجده و نوزده که قسمتهای وسیعی از جهان، هنوز دست نخورده مانده بود، رشد جمعیت عاملی برای توسعه به شمار می‌آمد. زیرا افزایش جمعیت، ظرفیت بازار را

برای جذب تولیدات جامعه افزایش می‌داد و نیروی کار لازم را برای انجام فعالیتهای اقتصادی فراهم می‌کرد.

در حال حاضر، میزان جمعیت از حد مطلوب، فراتر رفته و مشکلاتی را بر سر راه توسعه کشورها، ایجاد کرده‌است. دلایل این افزایش به عقاید و باورهای رایج در کشورهای توسعه‌نیافته مربوط می‌شود. از قبیل: علاقه به داشتن فرزندان زیاد، ازدواج زودرس و برخی باورها مثل ستایش باروری زیاد زن.^{۲۱}

به‌طور کلی، صنعتی شدن، مستلزم تغییر تدریجی در تولید معیشتی و تبدیل آن به تولید تجاری است. مهاجرت گسترده که لازمه صنعتی شدن است، ساختمان خانواده را دگرگون می‌کند و خانواده‌های هسته‌ای را بوجود می‌آورد که این نوع خانواده‌ها از والدین و کودکان نابالغ، تشکیل می‌شوند. هر جا که حرکتی به سوی صنعتی شدن انجام می‌شود، نظام خانوادگی به طرف نوعی الگوی سببی با تأکید بر واحد خانواده هسته‌ای، حرکت می‌کند. مهاجرت‌های گسترده، گسترش دانش، استقلال اقتصادی بزرگسالان جوان و شاخصهای فردی انتخاب همسر، موجب کاهش نسبی اقتدار والدین می‌شود. به این ترتیب، خانواده، بسیاری از کارکردهای اجتماعی و مذهبی‌اش را از دست می‌دهد و دیگر واحدی تولیدی به شمار نمی‌آیند.

پایان سخن - انسان نو: «اینکلس»

عوامل یاد شده در بالا، تنها عوامل اجتماعی مؤثر بر توسعه نیستند. عوامل بسیار دیگری نیز بر توسعه اثر می‌گذارند، از جمله می‌توان به رابطه نژادها، اقوام مختلف، روابط اجتماعی، اندازه واحد اجتماعی، طبقات اجتماعی، شخصیت فرهنگی، حکومت ملی و... اشاره کرد. اما وجه مشترک تمامی این نظریه‌ها، توجه به انسان و مطالعه احوال و خصوصیات اجتماعی و روانی اوست. اما انسان توسعه‌یافته (مدرن یا نو) چگونه انسانی است و چه مشخصاتی دارد؟

«الکس اینکلس»^(۱)، استاد جامعه‌شناسی دانشگاه هاروارد، با تحقیق گسترده‌ای که در شش کشور توسعه‌نیافته انجام داده، یک مدل نوسازی انسان ارائه داده‌است.^{۲۱} به گفته وی، خصوصیت برجسته انسان نو، دارای دو جنبه است: داخلی و خارجی؛ یکی خصوصیات مربوط به محیط و دیگری باورها، ارزشها و احساسات مربوط به فرد.

دیگر تغییر شرایط خارجی، مسائلی چون شهری شدن، تعلیم و تربیت، ارتباط همگانی، صنعتی شدن و سیاسی شدن را در برمی‌گیرد. تمامی این عوامل، مربوط به محیطی هستند که انسان نو را تحت تأثیر قرار می‌دهند. ولی به تنهایی دلیل توسعه‌یافتگی نیستند. تنها انسانی را می‌توان نو (مدرن و توسعه‌یافته) نامید که طرز تفکرش تغییر کرده باشد و در نحوه تفکر، احساس و کردار، راه و رسمهای تازه‌ای را در پیش گرفته باشد.

آمادگی انسان برای کسب تجارب جدید و ابداع و تغییر، اهمیت دادن به مسائل و موضوعات خارج از حیطه زندگی فردی، آگاهی از تنوع نظرها و عقاید و آزاداندیشی در برابر آنها، توجه به زمان حال و آینده و نه گذشته، باور داشتن به برنامه‌ریزی و سازماندهی امور برای حل مسائل شخصی، ایمان به توانایی بشر در تسلط بر طبیعت برای رسیدن به هدفها، وجود ارزشهای متعالی و ایده‌آلها، احترام به دیگران و شناخت افراد، اعتماد داشتن، ایمان به علم و تکنولوژی و اعتقاد به عدالت همگانی و باور داشتن توزیع عادلانه پاداشها براساس مهارت، از گرایشهایی است که نوگرایی فرد را موجب می‌شوند.

به گفته اینکلس، نیروهایی که انسان نو را می‌سازند، به ترتیب عبارتند از: آموزش، محیط شهری و برخورد با شهر، وسایل ارتباط جمعی، دولت ملی (هرقدر حکومت بیشتر خود را وقف توسعه کند و ایدئولوژی پیشرفت را رواج دهد، اشاعه

1- Alex Inkeles

نظرها و ارزشهای نو، سریعتر می‌شود)، کارخانه‌ها و تأسیسات تولیدی و اداری مدرن، تمرکز شدید، جریان منظم و یکنواخت کار، رعایت وقت به هنگام انجام کار، قدرت و اختیار فنی، پرداخت پاداش به نسبت کار، سرمشق گرفتن از طرز رفتار منطقی، تعادل عاطفی و رابطه آزاد توأم با احترام به عقاید و احساسات و حیثیت دیگران، در کارگران ایجاد می‌کند.

اینکس، ظهور «انسان نو» را حاصل صنعتی شدن می‌داند. افراد جدید، کسانی هستند که در هر کجا که باشند، تغییرات را می‌پذیرند و از مزایای آن بهره‌مند می‌شوند. اینکس از آمادگی ذهنی و روانی برای ایجاد تغییرات سخن می‌گوید. از این دیدگاه ممکن است شخصی که در روستایی دورافتاده با خیش چوبی، کار می‌کند از فردی که در منطقه آبادتر و پیشرفته‌تر، تراکتور می‌رانند، مدرنتر (توسعه یافته‌تر) باشد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

- ۱- فریدون تفضلی، تاریخ عقاید اقتصادی - جلد اول، انتشارات دانشگاه ملی ایران، چاپ اول: ۱۳۵۵.
- ۲- ماکس وبر، اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری؛ ترجمه عبدالمعبود انصاری، چاپ اول، سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، ۱۳۷۱، ص ۳۰ و ۲۹.
- ۳- پیشین، تاریخ عقاید اقتصادی، ص ۲۱۶.
- ۴- ژولین فروند، جامعه‌شناسی ماکس وبر؛ ترجمه عبدالحسین نیک‌گهر، نشر نیکان، چاپ اول، ۱۳۶۲.
- ۵- چارلز برگر کیندل، توسعه اقتصادی؛ ترجمه رضا صدوقی، چاپ دوم، مدرسه عالی بازرگانی، ۱۳۵۷، صص ۵۸ و ۵۷-۵۱.
- ۶- رسانه «سه نگرش به ارتباطات و توسعه»، حمید مولانا و ویلسون لاری؛ ترجمه یونس شکرخواه، شماره ۳، سال ۱۳۶۹، ص ۱۶.
- ۷- رسانه «انسان، عنصر اصلی در فراگرد توسعه تکنولوژی یک»، مرکز تحقیقات و بررسیهای اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران، شماره ۶، سال ۱۳۶۷، صص ۱۹ و ۱۷ و نیز:
- ۸- ونیر مایرون، نوسازی جامعه؛ ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، چاپ دوم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، سال ۱۳۵۳، صص ۵۵ و ۳۷.
- ۹- همان؛ نوسازی جامعه، صص ۱۱۷ و ۹۶.
- ۱۰- همان؛ نوسازی جامعه، صص ۱۴۲ و ۱۱۷.
- ۱۱- پیشین؛ چارلز کیندل برگر، توسعه اقتصادی، ص ۴۷.
- ۱۲- مجموعه مقالات سمینار جامعه‌شناسی، جلد اول؛ سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، چاپ اول: ۱۳۷۳، صص ۳۴۵ و ۳۱۵.
- ۱۳- پیشین؛ ونیر مایرون، نوسازی جامعه، صص ۲۰۴ و ۱۸۱.
- ۱۴- پیشین؛ مجموعه مقالات سمینار جامعه‌شناسی، صص ۳۲۱ و ۳۱۹.
- ۱۵- ونیر مایرون، نوسازی جامعه؛ ترجمه رحمت‌الله مقدم مراغه‌ای، چاپ دوم، شرکت سهامی کتابهای جیبی، صص ۱۶۳ و ۱۴۳.
- ۱۶- رسانه «سه نگرش به ارتباطات و توسعه»، حمید مولانا و ویلسون لاری؛ ترجمه یونس شکرخواه، شماره ۳؛ سال ۱۳۶۹، ص ۱۶.
- ۱۷- همان؛ ص ۱۷.
- ۱۸- همان؛ ص ۱۸.
- ۱۹- مجموعه مقالات سمینار جامعه‌شناسی، جلد اول؛ سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهها، چاپ اول: ۱۳۷۳، صص ۴۰۰ و ۳۷۵.



- و توسعه اقتصادی، چارلز کیندل برگر؛ پیشین، صص ۳۶ و ۳۳.
- ۱۸- همان؛ توسعه اقتصادی، صص ۳۹ و ۳۶.
- ۱۹- پل هاریسون، فردای جهان سوم، شرکت صادراتی صنایع ملی ایران، ۱۳۶۶، ص ۴۴۷.
- ۲۰- همان؛ ص ۲۵۷.
- ۲۱- پیشین؛ توسعه، ونیر مایرون، صص ۲۲۳ و ۲۰۵.

